



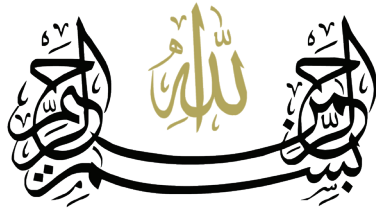
حکایت درخشاگاه تبیین

بر اساس منتخبی از آثار ایشان

پیوست جلسهٔ دوم

درهٔ سقوط و بال عروج

نقش برتری طلبی و شهرت طلبی در طغیان و انحراف انسان



علم بدون فکر مشکل ساز می شود، علمی که بدون فکر باشد، راه

را غلط می رود. ... توصیه ما به علم را دانشگاه‌ها انصافاً خوب عمل کردند و پیشرفت کردند. بنده به فکر هم خیلی توصیه کردم، مثل اینکه این سخت‌تر است! روی این زمینه مثل اینکه کار مشکل‌تر است و کار زیادی انجام نشد.

یکی از کارهای مهم، اندیشه‌ورزی است؛ توصیه من این است: بنشینید فکر کنید. شماها خوش استعدادید، خوش فکرید، می‌توانید فکر کنید؛ بنشینید فکر کنید. البته فکر کردن راهنما هم لازم دارد، استاد فکر هم لازم دارد. ... فکر «بایدها» و «نبایدها» را معین می‌کند، علم «واقعیت‌ها» را به ما می‌گوید، فکر «بایدها» را به ما می‌گوید، «نبایدها» را به ما می‌گوید؛ این خیلی حساس است. این فکر باید در مسیر درست قرار بگیرد؛ اگر چنانچه فکر را درست مدیریت نکردید، ممکن است به راه خطا برود.

حالا البته من کمتر اسم از افراد می‌آورم، [اما] مرحوم آقای مصباح (رضوان‌الله‌علیه) یک استاد فکر بود ... درباره مسائل فکری یک راهنما و مرشدی بود که می‌توانست مرجع و ملجأ باشد. این جور آدم‌ها لازم‌اند که استاد فکر باشند؛ همچنانی که علم استاد می‌خواهد، فکر هم استاد می‌خواهد.

رهبر حکیم انقلاب اسلامی، امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی)

حکیم در سخن‌گاہ تبیین



پیوست جلسه دوم

درهٔ سقوط و بال عروج

نقش برتری طلبی و شهرت طلبی در طغیان و انحراف انسان

بر اساس منتخبی از آثار ایشان

عنوان اثر

حکیم در سخنگاه تبیین

پیوست جلسه دوم: دره سقوط و بال عروج
نقش برتری طلبی و شهرت طلبی در طغیان و انحراف انسان
بر اساس منتخبی از آثار ایشان

تهیه شده در واحد تولید محتوای
معاونت سیاست و روزی سازمان بسیج دانشجویی

ناظر محتوایی، حاشیه نگار و پژوهشگر

علی نجاتی مهر

طراح جلد و صفحه آرا

یاسر امامی فر

قیمت

۲۵۰۰۰ تومان

نشانی

تهران، خیابان طالقانی، تقاطع خیابان طالقانی و خیابان مفتح،
مجتمع فرهنگی ۱۳ آبان، سازمان بسیج دانشجویی



@geraa_ir



سازمان
بسیج
دانشجویی
معاونت سیاست و روزی

فهرست



دوستی دنیا؛ منشأ همهٔ فتنه‌ها	۱۰
برتری طلبی، از عوامل انحطاط انسان در آینهٔ داستان‌های قرآن	۱۲
تأثیر برنامه‌ریزی در رسیدن به هدف	۱۲
افساد، ابزار برتری طلبی	۱۳
طغیان، استکبار و علوّ	۱۴
ضرورت شناخت راه صحیح	۱۶
نقش انبیا در شناخت حدود و اجرای عدالت	۱۷
اجرای عدالت، هدف متوسط	۱۸
مال و مقام، عامل عمدهٔ مخالفت خواص با امیرالمؤمنین (ع)	۲۰
میل به کمال و برتری طلبی، شمشیری دولبه	۲۳
آیا میل به علوّ خدادادی است؟	۲۵
نکاتی دربارهٔ استفاده از نعمت‌های دنیا	۲۶
آشکال مختلف رابطهٔ انسان با مال دنیا	۲۹
دنیای مطلوب	۳۴

باید توجه داشت که انسان به تدریج منحرف می‌شود و بر اثر سهل‌انگاری و تن‌دادن به هوس‌ها و خواسته‌های نفسانی، انحراف و طغیان در او رشد می‌کند. در آغاز، بذر انگیزه فاسدی در دل انسان افشانده می‌شود، و این بذر رفته‌رفته رشد می‌کند و به مرحله‌ای می‌رسد که انسان به خدا نیز کفر می‌ورزد. یکی از زمینه‌ها و عواملی که موجب انحراف انسان می‌شود، شهرت‌طلبی و موقعیت‌خواهی است. البته این ویژگی، خود، منفی و نامطلوب نیست، بلکه آنچه ناپسند است سوءاستفاده از این ویژگی نفسانی و بهره‌گیری نادرست از آن است، و اگر میل و انگیزه به‌درستی به کار رود، خود می‌تواند عامل بالندگی انسان در جنبه‌های ارزشمند زندگی شود.

طلبه [یا دانشجو] یا دانش‌پژوه بر اثر انگیزه شهرت‌طلبی در پی آن است که در میان دوستان و هم‌کلاسان خود موقعیت ممتازی به دست آورد و این فرد که در محل و شهر خود در پی کسب موقعیت اجتماعی است، به تدریج و با رشد این ویژگی ممکن است به جایی برسد که حتی درصدد ایجاد دین یا مذهبی فاسد برآید. ثروت‌اندوزی، تنها عامل ایجاد مذاهب و فرقه‌های انحرافی نبوده است، بلکه در مواردی، شهرت‌طلبی در کنار مال‌پرستی و حتی در مواردی شهرت‌طلبی به‌تنهایی موجب پیدایی انحرافات بزرگ شده است، و گروهی در پی کسب موقعیت و شهرت و با صرف ثروت خود مذاهب انحرافی

دید آورده‌اند. یا کسانی برای رسیدن به منصب و مقام، نظیر منصب وزارت یا ریاست‌جمهوری، از ارتکاب کارهای نادرست دریغ نورزیده‌اند. از این‌روی، **باید خوی برتری‌طلبی و موقعیت‌پرستی را یکی از بزرگ‌ترین عوامل انحراف و فساد دانست.** خداوند در این باره می‌فرماید:

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ غُلُوبًا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ^۱؛ این سرای واپسین را برای کسانی ساخته‌ایم که در زمین برتری و تباهی نخواهند، و سرانجام [نیک] از آن پرهیزگاران است.

همچنین امیرمؤمنان (علیه‌السلام) می‌فرماید: گاه انسان از این به خود می‌بالد و غرق در سرور و شادمانی می‌شود که بند کفش او از دیگران بهتر است و با این کار مصداق آیه «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ» می‌شود.^۲

قرآن برتری‌طلبی را عامل انحراف و کفر فرعون و رسیدن او به مرحله‌ای از طغیان معرفی می‌کند که خود را پروردگار مردم خویش می‌دانست و به ستم‌پیشگی در حق آنان می‌پرداخت:

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يَدَّبْحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ^۳؛ همانا فرعون در سرزمین [مصر] برتری جست و مردمش را گروه‌گروه ساخت. گروهی از آنان (بنی‌اسرائیل) را زبون و ناتوان می‌ساخت؛ پسرانشان را سر می‌برید؛ و زنانشان را [برای خدمت] زنده می‌گذاشت. همانا او از تباه‌کاران بود.

برخی افراد منحرف که با سوءاستفاده از احساسات مردم عادی در پی رسیدن به شهرت و موقعیت‌اند، وقتی درمی‌یابند که اندیشه‌ها و ادعای واهی

۱- قصص، ۸۳

۲- عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۵۰

۳- قصص، ۴

آنان خریدار دارد، ادعاهای جدیدی را مطرح می‌کنند و هرچه می‌گذرد با افکار انحرافی خود افراد بیشتری را جذب خود می‌سازند تا از این طریق به نام و نان برسند. ابتدا ادعا می‌کنند امام‌زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) را در خواب دیده‌اند. روز دگر ادعا می‌کنند که حضرت را در بیداری ملاقات کرده‌اند. سپس اگر مردم این سخنان را باور کردند، ادعا می‌کند که نایب آن حضرت‌اند و وقتی دیدند مردم شیفته و فریفته شده‌اند و این ادعاها را باور کرده‌اند، ادعا می‌کنند که خود، امام‌زمان‌اند. چنان‌که محمدعلی باب اول ادعا می‌کرد که باب امام‌زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) است. سپس وقتی دید مردم و اطرافیانش ادعای او را باور کرده‌اند، گفت که امام‌زمان است، و به تدریج ادعای پیغمبری کرد و کتاب آسمانی آورد! جانشین او، حسین‌علی بها، نیز کارش به جایی رسید که ادعای خدایی کرد!

ما باید مراقب نفس خود باشیم و نگذاریم بذر فساد و گناه در دلمان افتد، و اگر تخم تلخ گناه، خودخواهی و هواپرستی در دلمان رشد کرد، تا ریشه‌دار و تنومند نشده آن را از دلمان برکنیم که در این صورت زندگی‌مان همراه با سلامت و سعادت خواهد بود؛ اما اگر چنین نکردیم و رفته‌رفته نفسانیات و هوس‌های شیطانی در ما تقویت شد و گسترش یافت، چه بسا به جایی برسیم که راه بازگشتی فراروی خود نیابیم. باید توجه داشت که اغلب انحرافات و مفاسد، از حب مال، مقام و شهوت برمی‌خیزد. از این‌روی، افرادی که در آغاز پاک‌اند و پرونده اعمال آنان به فساد آلوده نشده است، بر اثر مال‌پرستی به جایی می‌رسند که دست به سوءاستفاده‌های میلیاردی از بیت‌المال می‌زنند و به‌منزلهٔ مفسدان دانه‌درشت اقتصادی به مردم معرفی می‌شوند. انسان چه در مسیر کمال قرار گیرد و چه مسیر فساد، به آنچه هست و دارد قانع نمی‌شود.

اگر در مسیر فساد قرار گرفت، باید بکوشد تا فرصت دارد خود را از این دام برهاند، و در غیر این صورت، چنان گرفتار می‌شود که مجالی برای نجات خود نمی‌یابد و هلاک و نابود می‌شود.^۱

▪ دوستی دنیا؛ منشأ همه فتنه‌ها

برای عمل کردن باید آن‌چنان از خودگذشتگی داشته باشیم و از لذت‌ها و منصب و مقام دنیایی دل بکنیم که برای انجام‌دادن وظیفه در هر شکلی و هر صحنه‌ای حاضر باشیم. **از صدر اسلام تا امروز، نمی‌توان فساد را در جامعه اسلامی نشان داد که عامل اصلی آن دنیازدگی و عشق به مال و ثروت یا عشق به مقام و قدرت یا بعضی شهوات نبوده باشد؛ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ.**^۲ برای اینکه در فتنه بعد گرفتار نشویم، باید با این عامل فساد که عاملی درونی است و در همه ما کمابیش وجود دارد، مبارزه کنیم. **نهایت عشق به دنیا جهنم است.** تا زمانی که انسان دنبال مقام، عنوان، افزون‌طلبی و برتری‌طلبی است، به سعادت واقعی نخواهد رسید: **تِلْكَ الدَّارُ الْأَخْرَجُ نَجْعُلَهَا لِلَّذِينَ لَا يَرِيدُونَ غُلُوقًا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا،**^۳ این سرای پسین و این زندگی ابدی را برای کسی قرار می‌دهیم که اراده برتری و فساد در وجودش نباشد. اولین عامل علو، برتری‌طلبی است. اینکه انسان بخواهد حتی به اندازه یک سروگردن از دیگران بالاتر باشد، و بخواهد سخن او مطرح باشد و بگوید ما بودیم که انقلاب کردیم، ما بودیم که با آمریکا جنگیدیم و...، این همان عاملی است

۱- مصباح بزدی، محمدتقی، بهترین‌ها و بدترین‌ها از دیدگاه نهج‌البلاغه، ص ۱۶۰-۱۶۲

۲- کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۱۷

۳- قصص، ۸۳

که فرعون را فرعون کرد: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ * وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا.^۲ بعد از آن هم انواع فسادهای دیگر، مانند افزون طلبی‌ها، ظلم‌ها، تجاوزها و هواپرستی‌ها پیدا می‌شود. اگر انسان به دنبال علو و فساد نباشد، می‌تواند به سعادت آخرت برسد؛ اما تا زمانی که این دو ویژگی در انسان هست، به جایی نخواهد رسید. در روایتی، عباراتی زیبا و در عین حال تکان‌دهنده دربارهٔ علو بیان شده است که جای تأمل و عبرت‌گرفتن دارد. البته این مربوط به بزرگان و کسانی است که به دنبال مقامات عالی هستند؛ یعنی چیزهایی که چه بسا اصلاً به چشم ما نمی‌آید، برای آن‌ها بسیار مهم است. در روایت آمده است **اگر کسی دوست داشته باشد بند کفشش بهتر از بند کفش دوستش باشد، این مرتبه‌ای از علوطلبی است و همین باعث محرومیت از سعادت آخرت می‌شود.** لَا يَرِيدُونَ عُلُوًّا، یعنی فکر برتری بر دیگران نباشید. البته برتری معنوی، به معنای بندگی خدا، تواضع و فدا شدن برای هدایت دیگران، نوعی دیگر از برتری است. در این روایت، مراد برتری طلبی دنیوی است و اینکه انسان در دنیا بخواد لباس یا خانه یا ماشینش بهتر از دیگران، و یا منصبش بالاتر باشد. منشأ انحراف‌ها، لغزش‌ها و مردود شدن در امتحان‌ها، برتری طلبی و تجاوز به حقوق دیگران است که کمابیش ملازم یکدیگرند. باید با تمرین خودمان را بسازیم و این ملکه را در خودمان به وجود آوریم که به آن چه خدا برای ما مقدر فرموده است راضی باشیم و نخواهیم از حد خودمان تجاوز، و خودمان را بر دیگران تحمیل کنیم. برای مثال، نگوییم او باید حرف من را بپذیرد و مطیع من باشد؛ مرتبه‌اش باید مادون مرتبهٔ من باشد. باید

۱- قصص، ۴

۲- نمل، ۱۴

این فکر را از سر خود بیرون کنیم. او بنده خدا و من نیز بنده خدایم؛ او مسئول کار خودش، و من نیز مسئول کار خودم هستم و باید کاری کنم که خدا بیسندد.^۱

▪ برتری طلبی، از عوامل انحطاط انسان در آینه داستان‌های قرآن

تأثیر برنامه‌ریزی در رسیدن به هدف

برخی از انسان‌ها اصلاً درباره‌ی اینکه در زندگی به کجا می‌خواهند بروند و به کجا باید برسند فکر نمی‌کنند. خودشان را به دست هوا و هوس‌ها می‌سپارند و هر روز به دنبال چیزی می‌روند که دلشان می‌خواهد؛ ولی کسانی که رشد بیشتری پیدا کرده و انسان بالفعل‌تری هستند، برای زندگی‌شان هدفی را در نظر می‌گیرند و بر اساس آن هدف، طرح و برنامه‌هایی اجرایی برای زندگی‌شان قرار می‌دهند که از یک سو دارای خطوط کلی ثابت و از سوی دیگر، دارای برنامه‌های جزئی، موسمی و عملی است که کمابیش متغیر و تابع شرایط زمانی است. روشن است که اگر هدف و راهی را که برای رسیدن به هدف انتخاب کرده‌اند، درست تشخیص داده باشند به سعادت می‌رسند، اما اگر هدف نامناسبی انتخاب کرده باشند طبعاً دچار انحراف می‌شوند و نهایتاً به شقاوت مبتلا می‌شوند؛ رسیدن به هدف به این بستگی دارد که چه اندازه از راه‌ها و ابزارهای مناسب استفاده کنند.

۱- مصباح یزدی، محمدتقی، ضرورت توجه به عوامل شکل‌گیری فتنه‌ها و مقابله با آنها، ص ۱

افساد، ابزار برتری طلبی

تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً والعاقبة للمتقين.^۱ این آیه ابتدا اشاره می‌فرماید که سرای ابدی آخرت وجود دارد؛ سعادت ابدی در آن جاست، و رسیدن به آن خواسته فطری همه انسان‌هاست. اگر کسانی بخواهند این راه را بروند و به این سعادت برسند، باید مواظب باشند از چیزهایی که آن‌ها را از این راه باز می‌دارد، اجتناب کنند. ابتدا باید یک هدف متوسط (راهبرد) داشته باشند و بعد بر اساس آن راهبرد در هر زمانی متناسب با خودش، هدف‌های خاص اجرایی را انتخاب کنند. اگر می‌خواهند به سعادت اخروی برسند باید راهبردشان برتری‌طلبی نباشد و به دنبال آن اراده فساد نیز نداشته باشند. از این آیه این نکته استفاده می‌شود که بین برتری‌طلبی و فساد، نوعی علیت وجود دارد؛ **یعنی اگر هدف کسی برتری‌طلبی شد، راه افساد را انتخاب می‌کند.** بنابراین رسیدن به سعادت ابدی در گرو این است که هدف انسان برتری‌طلبی دنیوی و سلطه‌جویی بر دیگران نباشد و در نتیجه راه فساد را انتخاب نکند.

فرعون از کسانی بود که هدفش علو بود؛ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ نَقِشَهُ رَاهِسٌ نِيزَ اِفْسَادٌ بُوْد؛ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شَيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يَدَّبْحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ. فرعون هدف خودش را رسیدن به مقام برتری دنیوی قرار داد. می‌گفت: انا ربكم الأعلى. این سخن نشانه آن است که می‌خواهد یک شخصیتی بشود که در عالم نظیر ندارد؛ همه در مقابل او خاضع باشند و به سجده افتند. این انتخاب هدف است. برای رسیدن به این هدف یک راه کلی را ترسیم کرد و گفت: باید آنچه با رسیدن

۱- قصص، ۸۳

من به این مقام منافات دارد را بر هم بزنم.

خداوند می‌فرماید: اگر آخرت را می‌خواهید این دو چیز را باید کنار بگذارید؛ هدف نباید اغراض دنیوی پست زودگذر باشد. تسلط بر دیگران هدف زندگی انسان نیست. این امری باطل است که نه خودش کاری صحیح و عقل‌پسند است و نه دوام دارد. فساد نیز موجب سعادت ابدی نخواهد شد. حال این سؤال مطرح می‌شود که هدف باید چه باشد؟ هدف امری کمابیش مشترک است و به همت افراد بستگی دارد. عموم مردم که از لحاظ فرهنگی، علمی و رشد انسانی ضعیف هستند، چه بخواهند و چه نخواهند، و چه بگویند و چه نگویند، دلشان به دنیا است؛ از صبح که بیدار می‌شوند به فکر شکم، بازی، خودآرایی و تسلط بر دیگران هستند؛ البته در اینکه چقدر به این‌ها دلبستگی داشته باشند و این را مانع کارهای صحیح، عقلایی و خداپسند قرار دهند با هم تفاوت دارند؛ ولی کسانی چنان در دنیا طلبی غرق می‌شوند که غیر آن را فراموش می‌کنند، و هر چیز دیگری که در اختیارشان قرار گیرد- ولو ظاهر دیگری داشته باشد- برای رسیدن به اهداف دنیوی و تسلط بر دیگران به خدمت می‌گیرند؛ حتی برای اینکه مردم را فریب دهند و به دنیایشان برسند، دین را نیز به خدمت می‌گیرند.

طغیان، استکبار و علوّ

نقشه‌های اصلی و سیاست‌های کلی فرعون برای رسیدن به هدفش ایجاد اختلاف در بین مردم، به نهایت ذلت و ضعف کشاندن کسانی که از جانب آن‌ها احتمال خطر می‌داد، و تقویت اطرافیان خودش بود. این‌ها برنامه‌های کلی فرعون بود. آیات بسیاری بر این مطلب دلالت دارد. البته تعبیرات دیگری هم در بعضی آیات به کار رفته است که آن‌ها چیز دیگری در کنار «برتری طلبی»

نیست. برای مثال، در آیه ۱۷ سوره نازعات تعبیر «طغی»^۱ به کار رفته که یکی از مصادیق «علا» است، یا از حیثیت دیگری عنوان طغیان به آن اطلاق شده است؛ همچنین در آیه‌ای دیگر درباره فرعون و اطرافیانش تعبیر «استکبار» به کار رفته است که باز از لوازم اراده علو است. اقتضای سلطه‌جویی این است که حق دیگران را ضایع کند و خودش را در جایگاهی که حقدش نیست قرار دهد. این است که غالباً این تعبیرات، با تعبیر «بغیر الحق» تأکید شده است. برای مثال در همین سوره قصص می‌فرماید: *وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ*؛ یعنی به ناحق بزرگی فروخت و خودبزرگ‌بینی کرد. پیداست که او در جایگاهی نبود که بخواهد چنین تسلطی بر دیگران پیدا کند. بنده‌ای از بندگان خدا بود و باید اطاعت خدا می‌کرد و در مقابل خدا تسلیم می‌شد. اینکه در مقابل خدا بزرگی فروخت طبعاً بزرگ‌فروشی و برتری‌جویی ناحقی است و باید حق پایمال شود تا او به این خواسته‌اش برسد.

مشکل اصلی فرعون این بود که به حق خودش راضی نبود و می‌خواست بر همه تسلط داشته باشد. طبعاً به کمک یارانش برای رسیدن به این هدف برنامه‌های عملی متناسب با شرایط طراحی و اجرا می‌کرد. بخشی از این برنامه‌ها مربوط به قبل از ظهور حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام بود. البته این سیاست‌ها بعد هم ادامه پیدا کرد. بخشی از سیاست‌هایش مربوط به قوم بنی‌اسرائیل بود که در مصر اقلیت بیگانه‌ای به شمار می‌آمدند، و بخشی مربوط به بعد از زمانی است که حضرت موسی به‌عنوان پیامبر مبعوث شد.

قرآن در ترسیم شخصیت فرعون سه لایه را تبیین می‌کند. لایه زیرین

۱- اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ

که مربوط به عمق دل فرعون است، همان برتری طلبی است که به «انا ربکم الاعلی» می‌رسد. این عمیق‌ترین خواسته و آرزویی است که در عمق قلبش بود. به دنبال آن طرح‌های کلی اوست، و سپس برنامه‌های اجرایی که متناسب با زمان و شرایط خاص کمابیش تغییر می‌کرد. سیاست‌های کلی همان ایجاد اختلاف، ایجاد نظام طبقاتی، و تضعیف گروهی بود که از طرف آن‌ها احتمال خطر می‌رفت. عنوان همهٔ این‌ها از لحاظ فرهنگ دینی و الهی طغیان، استکبار و ظلم است.

ضرورت شناخت راه صحیح

در مقابل، انسان برای رسیدن به سعادت نیز باید مسیر خاص و خط‌کشی‌شده‌ای را طی کند. اگر انسان بی‌بندوبار باشد و هیچ حساب و هدفی نداشته باشد، هیچ‌گاه به سعادت نخواهد رسید؛ همچنین نباید نقشه‌اش این باشد که من فقط به لذایذ دنیا برسم و بر دیگران تسلط پیدا کنم. چنین کسی هم به سعادت نخواهد رسید؛ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا. در برنامه‌ریزی نباید افساد کند، نباید مصالح جامعه را تفویت کند و نباید به حق دیگران تجاوز کند. این عالم برای هدفی آفریده شده است و برای رسیدن به این هدف امکاناتی تعییبه شده است. خداوند در تربیت و مدیریت این عالم سنت‌هایی دارد. این سنت‌ها زمینه را فراهم می‌کند برای اینکه هر چه بیشتر انسان‌ها به کمال برسند. تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا! خداوند برای هر چیزی حد و مسیر صحیحی قرار داده است؛ اگر از این حد تجاوز کرد، فساد و ظلم می‌شود و کسی که بخواهد این حدود را به هم بزند، طغیان‌گر است. این‌ها بار انسان را به منزل نخواهد رساند. هدف

خداوند صلاح و اصلاح است. روشن است که مردم باید راه صلاح و اصلاح را بدانند؛ خداوند بخشی از آن را از راه عقل به همه می‌فهماند؛ همچنین انسان‌ها می‌توانند از تجارب خود و دیگران در شناخت و پیمودن این راه استفاده کنند، اما بالاخره دقایقی وجود دارد که فراتر از عقل و تجربه انسان است و خداوند آن‌ها را از راه انبیا تبیین می‌کند. از این‌رو در همین سوره قصص پس از بیان داستان حضرت موسی می‌فرماید: ما انبیا را فرستادیم تا شما را از فساد و انحراف نجات دهند.

نقش انبیا در شناخت حدود و اجرای عدالت

هدف خدا نقطه مقابل اهداف فرعون است. فرعون می‌خواهد افساد کند، نظم را برهم بزند و مصالح همه را فدای منفعت خودش کند، اما خدا می‌خواهد مصالح همه بندگانش رعایت شود، مگر کسی که خودش نخواهد. او اراده فرموده است که جریان کار در این عالم چنان پیش برود و به کسانی امکاناتی داده شود که به نفع مردم باشد و هرکسی سهم خودش را از نعمت‌هایی که خدا در این عالم در اختیار بشر قرار داده است دریافت کند. لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ^۱؛ یعنی هرکسی سهم خودش را دریافت کند. اگر هرکسی بداند سهم خودش چیست و دنبال این باشد که آن را دریافت کند، وقتی به آن برسد، می‌گوییم به حق خودش رسیده است. رسیدن به حق، عدل و قسط است. این اراده خداست و این اراده بدون ارسال انبیا صورت نمی‌گرفت. از این‌رو می‌فرماید: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ؛ ما پیامبران را فرستادیم تا هرکسی حد و وزن خودش را بسنجد و بداند جایگاهش کجاست

۱- حدید، ۲۵

و چه چیزی حقیقت است. وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ؛ کتاب و قانون را به پیغمبران نازل کردیم تا مردم حدودشان را بشناسند، و پیغمبران را با ترازو فرستادیم؛ ابزاری که با آن حق را از باطل بسنجند و هرکسی بتواند بفهمد حق او چیست، چقدر است و چه کار باید بکند. لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛ همه این‌ها برای این است که همه مردم به سهم خودشان نائل شوند و عدالت را رعایت کنند.

اجرای عدالت، هدف متوسط

البته رعایت **عدالت خود هدف متوسط است**. حضرت امام (ع) در یکی از فرمایشاتشان فرمودند: حتی برقراری عدالت هدف نهایی اسلام نیست. **هدف نهایی، رسیدن به قرب الهی است**. عدالت هم هدف متوسط است؛ یعنی هرکسی باید سعی کند که به حق خودش برسد تا این زمینه پیدا شود که هرکسی بتواند از زندگی‌اش بهتر استفاده کند و به آن کمال نهایی که خداوند برایش در نظر گرفته است، برسد. وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ حَوْفِهِمْ أَمَّا يَعْبُدُونِي لَا يَشْرِكُونَ بِي شَيْئًا؛^۱ صالحان را وارث زمین قرار دادیم تا به حق خودشان به عدالت برسند، تا عبادت کنند و در قیامت به نتایج آن عبادت که سعادت و قرب الهی است نائل شوند؛ بنابراین عدالت مرتبه‌ای از هدف است. مرتبه دوم این است که برای مردم امکان عبادت بیشتر فراهم شود، و عبادت کنند تا به مراتب قرب بیشتر و کمال انسانی بیشتر نائل شوند، و آن رحمتی را از خدا دریافت کنند که هیچ موجود دیگری جز خداپرستان لیاقت دریافتش را ندارند.

۱- نور، ۵۵

روشن است که هدف خداوند با هدف فرعونیان در مقابل هم قرار می‌گیرند. هدف الهی «قیام الناس بالقسط» است، اما آن‌ها که در مقابل خدا پرچم بلند کردند و می‌خواستند با خدا معارزه کنند، هدفشان این بود که خود مسلط و معبود شوند و همه تابع آن‌ها باشند. پس به جای عبادت خدا، می‌گویند: انا ربکم الاعلیٰ. به جای اینکه تلاش کنند که هرکسی به عدالت به سهم خداپسند خودش برسد، به دنبال این هستند که هر چه خود می‌گویند، هر اندازه خود تعیین می‌کنند، و به هرکس خود اجازه می‌دهند، برسد. در مقابل این افساد، اصلاح خداوند و پیامبران است. حضرت شعیب به قومش می‌فرمود: **إِنَّ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَنْطَعْتُ**.^۱ حضرت سیدالشهدا سلام‌الله‌علیه فرمودند: **إِنَّمَا خَرَجْتُ لَطَلِبُ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي**؛ قیام من برای اصلاح در میان امت جدم است. در مقابل افساد آن‌ها، مؤمنان طالب اصلاح‌اند. در مقابل پرستش بت‌های سنگی و گوشتی، پرستش خدای یگانه؛ یعبدونی لایشركون بی شیئا، و در مقابل زورگویی و سلطه‌جویی، تابع حق بودن و قانع‌شدن به حدود و حقوق؛ چیزی که اراده الهی به آن تعلق گرفته و شکل کاملش به واسطه انبیا ابلاغ شده است.^۲

۱- هود، ۸۸

۲- مصباح یزدی، محمدتقی، درس‌های اخلاق سال تحصیلی ۹۵-۹۶؛ عوامل ترقی و انحطاط انسان در آینه داستان‌های قرآن، ص ۷

■ مال و مقام، عامل عمده مخالفت خواص با امیرالمؤمنین (علیه السلام)

در یک تحلیل کلی، علت اصلی مخالفت‌ها با امیرالمؤمنین (علیه السلام) را باید در حب دنیا، و در رأس آن حب مال و حب ریاست جست‌وجو کرد؛ البته شدت این عامل در تمام مردم به یک اندازه نبود و در برخی افراد بسیار بیشتر از دیگران بود. به‌طور طبیعی در هر جامعه‌ای معدودی از افراد هستند که نقش اول را در سرنوشت آن جامعه بازی می‌کنند. در ادبیات سیاسی و اجتماعی معمولاً از این افراد به «نخبگان» تعبیر می‌شود گرچه معمولاً فعالیت‌های اجتماعی به ملت و توده مردم نسبت داده می‌شود، اما اگر روند انجام این امور مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد، این نتیجه حاصل خواهد شد که سرمنشأ آن‌ها در اصل به چند نفر باز می‌گردد. این قبیل افراد نوعاً از هوش، خلاقیت و قدرت طراحی و برنامه‌ریزی بالایی برخوردارند. در این بین، برخی نخبگان - که تعدادشان کم هم نیست - به دلیل عدم پایبندی به تقیدات، اصول و ارزش‌هایی خاص، از انعطاف‌پذیری بالایی نیز برخوردارند و می‌توانند افراد مختلف را با هر تفکر و مسلک و مرامی، اعم از شیطانی و الهی، به خود جذب کنند و به سرعت خود را با هر طرح و برنامه‌ای تطبیق دهند و همراه کنند.

در صدر اسلام نیز اوضاع این گونه بود که عده‌ای محدود، طراح حوادث بودند و در جریانات، نقش اصلی را ایفا می‌کردند و اکثریت مردم نیز تحت تأثیر عواملی خاص از آن‌ها تبعیت می‌کردند. این سردمداران نیز عمدتاً عاشق پول یا مقام بودند.

از دید روان‌شناختی، از بین پول و مقام، کسانی که عاشق مقام هستند،

باید از رشد فکری بیشتری برخوردار باشند؛ چرا که علاقه به مال امری عمومی است و روشن است که با پول و مال دنیا بهتر می‌توان وسایل ارضای شهوات و خواسته‌های نفسانی را فراهم کرد. از این رو همه، پول و مال دنیا را دوست دارند. اما در این میان، عده‌ای حاضرند با تظاهر به زهد و ساده‌زیستی، حتی از مال دنیا و زندگی راحت صرف‌نظر کنند تا به منصب و مقام و محبوبیت برسند. کسانی تمام اموال خود را برای رسیدن به ریاست خرج می‌کنند، و حتی بعد از رسیدن به مقام نیز در پی جمع‌کردن مال دنیا نیستند و نفس رئیس بودن و برخورداری از مقام برای آن‌ها اهمیت دارد. **اصولاً عشق به ریاست بالاتر از عشق به پول است.**

در هر صورت، اصلی‌ترین عامل مخالفت با امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، بلکه مخالفت با حق را در طول تاریخ می‌توان حب دنیا، حب مال و حب ریاست دانست. در این جا مناسب است در این زمینه به شواهدی نیز اشاره کنیم تا بحث صرفاً مبتنی بر ادعا و تحلیل ذهنی نباشد.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در خطبه سوم نهج‌البلاغه که به «خطبه شقشقیه» معروف است، ضمن گلایه از کارهایی که بعد از رحلت پیغمبر اکرم (صلی‌الله علیه وآله) انجام گرفت و مصیبت‌هایی که بر حضرت امیر (علیه‌السلام) وارد شد، می‌فرمایند: **فَصَبْرُتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى وَ فِي الْخَلْقِ شَجَأٌ؛** بر تمام این مصائب صبر کردم در حالی که گویا خاری در چشم و استخوانی در گلو داشتم. سپس آن حضرت ادامه می‌دهند: بعد از بیعت مردم با من نیز عده‌ای بیعت را شکسته و بنای مخالفت و جنگ با مرا گذاشتند؛ مگر ایشان این آیه شریفه را نشنیده بودند که: **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ غُلُوبًا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فُسَادًا**

وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.^۱ سپس خود آن حضرت پاسخ می‌دهند: بلی! وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَوَعَوْهَا وَ لَكِنَّهُمْ حَلِيَّتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ وَ رَاقَهُمْ زِبْرُجُهَا؛ آن‌ها این آیه را به خوبی شنیده و آن را درک کرده بودند؛ معنای آن را نیز به خوبی می‌دانستند و حجت بر آن‌ها تمام بود؛ اما دنیا در چشم آن‌ها زیبا جلوه کرد و زیورهای دنیا مایهٔ اعجاب آن‌ها شد.

با توجه با این فرمایش امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، اکنون **خوب است ما به درون خود مراجعه کرده و ببینیم چه اندازه شیفته دنیا هستیم؟** آیا زرزور دنیا چشم ما را خیره نکرده است؟ دل‌بستگی به دنیا نشانه‌هایی دارد که با جست‌وجوی آن‌ها در حالات و رفتارمان می‌توانیم پاسخ این سؤال را پیدا کنیم. **آیا اگر انجام وظیفه موجب محرومیت ما از بعضی امور دنیوی شود، حاضریم وظیفهٔ خود را انجام دهیم؟** آیا اگر انجام وظیفه موجب فقر و محرومیت، از بین رفتن احترام و ناسزا شنیدن از دیگران شود، آمادگی انجام وظیفه را داریم یا اینکه به بهانه‌های مختلف، از زیر بار وظیفه شانه خالی می‌کنیم و در جایی که منافع دنیوی ما به خطر بیفتد، آن را فراموش می‌کنیم؟ آیا دنیا در چشم ما نیز مانند کسانی که با حضرت علی (علیه‌السلام) مخالفت کردند، زیبا جلوه کرده و ما را شیفتهٔ خود ساخته است؟

ما باید خود را بیازماییم و ببینیم رفتارهای گذشته‌مان چگونه بوده است. صرف‌نظر از گذشته، باید مراقب باشیم که در آینده فریب دنیا را نخوریم. باید در هر جریانی به دنبال تشخیص وظیفهٔ خود باشیم و حتی اگر به ضرر دنیای ما تمام می‌شود، آن را انجام دهیم. **این نشانه‌ای است برای اینکه بفهمیم آیا ما**

۱- قصص، ۸۳ : آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند، و فرجام [خوش] از آن پرهیزگاران است.

نیز در ردیف مخالفان حضرت علی (علیه السلام) هستیم یا راه ما از آن‌ها جدا است.

مشکل اصلی مخالفان حضرت علی (علیه السلام) و همهٔ مخالفان حق را باید در حب دنیا و دل‌بستگی به آن جست‌وجو کرد. البته نتیجهٔ این سخن آن نیست که انسان با هر چه در دنیا است دشمنی بورزد و از نعمت‌های خداوند به‌خوبی استفاده نکند. دل‌بستگی به دنیا غیر از استفادهٔ مناسب از نعمت‌ها است. تمتع از دنیا و نعمت‌ها و لذت‌های آن همیشه مذموم و ناپسند نیست، بلکه در مواردی حتی واجب یا مستحب است. «استفاده» از نعمت‌های دنیا به معنای «حب دنیا» نیست. انسان به مقتضای طبیعت خود امور لذیذ را دوست دارد. از این‌رو نفس لذت‌بردن از دنیا و مواهب آن مورد نکوهش نیست. آنچه مذموم است دل‌بستگی به امور دنیا است به‌گونه‌ای که نتواند از آن‌ها جدا شود و اگر وظیفهٔ شرعی ایجاب کرد، وظیفه را فدای لذت دنیا کند.^۱

▪ میل به کمال و برتری طلبی، شمشیری دولبه

خدا انسان را طوری آفریده که یک عامل درونی برای کامل شدن داشته باشد. اصلاً هدف از خلقت انسان این است که کمال اختیاری را به دست بیاورد. این فطری است و خداوند این میل را در انسان قرار داده که به این کمال برسد. *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*؛^۲ خدا خواست که خلیفه و نماینده داشته باشد و به انسان لطف کرد و چنین میلی در او قرار داد. این لطفی الهی و نعمتی بسیار بزرگ است، و اگر ما این را نداشتیم، انگیزه‌ای برای رشد و رسیدن به کمالات مادی و معنوی نیز نداشتیم. اما شناخت مصادیق کمال،

۱- مصباح یزدی، محمدتقی، در پرتو ولایت، ص ۱۳۵-۱۳۹

۲- بقره، ۳۰

فطری نیست و انسان باید برای آن عقلش را به کار بگیرد تا ببیند چه چیزی کمال است و واقعا باید دنبال چه چیزی برود. به عنوان مثال، همه ما طوری آفریده شده‌ایم که میل به غذا خوردن داشته باشیم. اگر خدا این میل را در انسان قرار نداده بود، چه بسا آدم فراموش می‌کرد غذا بخورد، مریض می‌شد و می‌مرد؛ اما خدادادی بودن این امر بدان معنا نیست که هر چه دیدیم و از هر چه خوشمان آمد بخوریم. خداوند اصل این میل را قرار داده است تا گرسنه نمانیم و نمیریم، اما این‌که چه بخوریم و چه نخوریم به کسب علم از راه عقل و تجربه و وحی نیاز دارد. بنابراین به استناد اینکه من خودبه‌خود به چیزی میل دارم، نمی‌شود اثبات کرد که انسان حق دارد همه‌چیز را بخورد. میل به کمال نیز همین‌طور است. خدا این میل را در انسان قرار داده است که وجود خودش را کامل کند. اما کمال انسان به چیست؟ **شناخت کمال حقیقی به کمک عقل، تجربه و نهایتاً راهنمایی دین به دست می‌آید، و آن‌های دیگر کمال خیالی، ابزاری یا مقدماتی است.** رشد بدن کمال مقدماتی است و برای این خوب است که بتوانم با آن فعالیت کرده، به کمال نهایی دست یابم. اگر تلاش برای رشد بیشتر بدن مانعی برای رسیدن به کمال باشد، نامطلوب است، و اگر هیچ تأثیری در کمال حقیقی نداشته باشد مباح است. بنابراین **باید همه چیز را با کمال نهایی بسنجیم** که این کارهایی که می‌کنیم و این اضافاتی که در وجود ما پیدا می‌شود، به رسیدن به آن کمال نهایی کمک می‌کند یا نه. حتی اگر رشد بدنی مانع آن کمال معنوی شود مطلوب نیست. آن اندازه‌ای مطلوب است که انسان بتواند مثلاً با دشمن بجنگد و در جهاد پیروز شود، یا بتواند مقاومت کند و یا به ضعفا کمک کند. کمال هر قوه‌ای را باید با کمال نهایی انسان سنجید؛ یعنی انسان ببیند خداوند او را برای رسیدن به کجا آفریده

است و بالاترین مقامی که می‌تواند به آن برسد، چیست. هر چه کمک می‌کند که انسان زودتر و بیشتر به آن مقام برسد مطلوب و ارزشمند می‌شود، اما اگر مانع رسیدن به آن باشد نامطلوب است.

آیا میل به علو خدادادی است؟

با توجه به مقدمه بالا، در پاسخ به پرسش درباره فطری یا غیرفطری بودن میل به علو می‌گوییم: میل به «کمال» بالذات خدادادی است و میل به «علو» بالعرض خدادادی است. **آنچه برای ما بالذات فطری است و خداوند همه چیز را برای آن قرار داده تا به آن برسیم، آن کمال نهایی است، که در فرهنگ دینی نامش قرب خداست.** ما همه چیز را باید با آن بسنجیم. اما برتری‌هایی که در مال، ثروت، کمالات مادی، علم، صنعت، تجارت، هنر و... وجود دارد، همه در صورتی مطلوب است که وجود آن‌ها به رسیدن به آن مطلوب نهایی کمک کنند، اگر مانع بودند، می‌شوند نامطلوب، و اگر بی‌اثر بودند خنثی خواهند بود. در منطق دین، ارزش برای کاری است که بتواند به انسان برای رسیدن به آن کمال نهایی و قرب به خدا کمک کند. میل رسیدن به کمال نهایی یک امر فطری و خدادادی است، اما ما گاهی مصادیقش را اشتباه می‌کنیم و هر نوع اضافه‌ای به وجود خود را کمال می‌پنداریم؛ اما هر نوع اضافه‌باری کمال انسان نیست، و نمی‌شود گفت چون ما میل داریم کامل‌تر شویم، پس میل به آن خدادادی است، پس به هر صورتی پیدا شود مطلوب است. بله اگر کمال حقیقی را شناختیم، هر قدر به سوی آن پیش برویم مطلوب، و مطلوبیت آن فطری و خدادادی است.^۱

۱- مصباح یزدی، محمدتقی، درس‌های اخلاق سال تحصیلی ۹۵-۹۶؛ عوامل ترقی و انحطاط انسان در آینه داستان‌های قرآن، ص ۶

▪ نکاتی درباره استفاده از نعمت‌های دنیا

درباره مسائلی که مربوط به ارتباط انسان با نعمت‌های دنیا است - و غالباً در آیات و روایات به نوعی از آن‌ها نکوهش و مذمت شده است - بحث‌های گوناگونی انجام می‌گیرد که در بسیاری از موارد جنبه افراط و تفریط به خود می‌گیرد. ما برای آنکه در این زمینه به کج‌فهمی مبتلا نشویم، باید چند حیثیت را از یکدیگر تفکیک کنیم.

یک نکته این است که بدانیم آیا واقعاً خود این نعمت‌ها فی‌حدنفسه خوب هستند یا بد؟ آیا غذاهای لذیذ، لباس‌های خوب، عطرها و خوشبو، گل‌های زیبا و مانند آن‌ها فی‌حدنفسه چیزهای بدی هستند؟ کسانی چنین می‌پندارند که نعمت‌های دنیا اصلاً پلید و زشت‌اند و استفاده‌کنندگان از آن‌ها اهل عذاب و جهنم! این یک نوع اشتباه در فهم آیات و روایات است. درست است که در برخی از روایات، دنیا به مار و چیزهای مضر و خطرناک تشبیه شده است، اما این‌گونه مطالب ناظر به جنبه دیگری است که توضیح آن در ادامه خواهد آمد. قرآن کریم، نعمت‌های دنیا را «طبیات» می‌نامد و می‌فرماید: **أَجَلٌ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ**^۱؛ برای شما هرچه پاکیزه است حلال شده. در جای دیگری می‌فرماید: **قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ**^۲؛ بگو ای پیغمبر چه کسی زینت‌های خدا را که برای بندگان آفریده حرام کرده و از صرف رزق حلال و پاکیزه منع کرده است؟ قرآن کریم در بسیاری از آیات خود از زینت‌ها به عنوان نعمت‌های خدا یاد می‌کند. حتی آسمان و ستارگان را به عنوان زینتی برای مردم ذکر می‌کند و می‌فرماید: وَ

۱- مائده، ۱۰

۲- اعراف، ۳۲

لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاظِرِينَ^۱؛ ما در آسمان کاخ‌های بلند برافراشتیم و بر چشم تماشاگران عالم، آن کاخ‌ها را به زینت و زیور بیاراستیم؛ یعنی یکی از فواید خلقت آسمان‌ها این است که مردم از تماشای آن لذت می‌برند. قرآن حتی تا آنجا پیش می‌رود که در مورد به چرافتن حیوانات می‌فرماید: وَ لَكُمْ فِيهَا جَمالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ^۲؛ و هنگامی که شبانگه برگردند یا صبحگاه به چرا بیرون روند زیب و جمال شما باشند. البته ما چون زندگی روستایی و کشاورزی نداریم، شاید به درستی این زیبایی را درک نکنیم، ولی آن‌هایی که دامدار هستند و سروکارشان با گوسفند است، قطعاً این زیبایی را در گله‌های گوسفند مشاهده می‌کنند. بنابراین از منظر قرآن کریم تمام نعمت‌های خدادادی «طبیات» و «زینت» هستند و هیچ‌گاه مورد انکار و مذمت قرار نگرفته‌اند.

نکته دوم این است که آیا باید از این نعمت‌ها استفاده کرد یا به‌طور کلی باید از آن‌ها کناره گرفت؟ اجمالاً می‌توان گفت: در اینکه از این نعمت‌ها باید استفاده کرد هیچ شکی نیست. در بعضی موارد حتی زینت‌کردن در خود قرآن امر شده است: حُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ^۳؛ وقتی به عبادتگاه می‌روید خودتان را زینت کنید. در روایات بسیاری هم مسواک‌زدن، لباس تمیز پوشیدن، عطرزدن و شانه‌کردن موها و محاسن هنگام رفتن به مسجد تأکید شده است. به‌رحال استفاده از زینت‌ها مورد امر قرآن و مطلوب اسلام است. البته در اینکه از بعضی زینت‌ها هم نهی شده است هیچ شکی نیست.

نکته مهم‌تری که مورد تأکید آیات و روایات است و عمدتاً بحث‌های قرآنی

۱- حجر، ۱۶

۲- نحل، ۶

۳- اعراف، ۳۱

و روایی ناظر به آن هستند، مسئلهٔ ارتباط قلبی انسان با این نعمت‌ها است؛ یعنی اینکه چه اندازه به آن‌ها دل ببندیم و چه بخشی از دل را - که جایگاه محبت‌ها و عواطف است - به این امور اختصاص دهیم؟ در اینجا انسان باید چنان قدرتی داشته باشد که به هیچ‌کدام از نعمت‌هایی که در اختیارش هست دل نبندد؛ یعنی بودونبود آن‌ها برایش مساوی باشد. **تمام آیات و روایاتی که درباره مذمت دنیا است، در واقع مذمت دنیازدگی ما است.** اگر دنیا «دارالغرور» است، در واقع مذمت غرور و فریفته‌شدن ما در مقابل دنیا است. اگر زندگی دنیا «لهو»، «لعب»، «زینة» و «تفاخر» است، به این دلیل است که لهو و لعب و زینت و تفاخر ما است. سرگرم‌شدن ما به دنیا مذموم است نه اینکه دنیا چیز بدی باشد.

گرایش به برتری‌جویی، در امور مادی حتی می‌تواند انسان را تا پرتگاه کفر به پیش ببرد. قرآن چه زیبا سرنوشت کسانی را که به فکر برتری‌جویی نیستند بیان می‌فرماید:

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا؛^۱ ما این دار - بهشت ابدی - آخرت را برای آنان که در زمین اراده علو و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می‌گردانیم.

امام صادق (علیه‌السلام) به عبدالله بن جندب می‌فرماید: **إِقْتَنِعْ بِمَا قَسَمَهُ اللَّهُ لَكَ؛** به آنچه خدا برای تو مقدر کرده و شرایطش را - از استعدادها و ذاتی و شرایط اجتماعی - برایت فراهم نموده قانع باش. **وَلَا تَنْتَظِرُ إِلَّا إِلَى مَا عِنْدَكَ؛** نظرت به همان چیزهایی باشد که داری.

نگاه نکن که دیگران چه دارند و تو آن‌ها را نداری، ببین که خدا چه

۱- قصص، ۸۳

نعمت‌هایی به تو داده است. مَثَل معروفی است که می‌گوید بعضی‌ها نیمه خالی لیوان را می‌بینند و بعضی نصفه پر آن را. خدا می‌خواهد انسان را طوری تربیت کند که همیشه نیمه پر لیوان را ببیند و قدردان نعمت‌هایی باشد که دارد و شکر آن‌ها را به جا بیاورد. **وَلَا تَتَمَنَّ مَا لَسْتَ تَنَالُهُ؛** چیزی را که به آن نمی‌رسی آرزو مکن. چیزهایی هستند که انسان در شرایط عادی اجتماعی اصلاً به آن‌ها نمی‌رسد؛ از این‌رو، انسان نباید تمام فکر و ذکرش رسیدن به آن‌ها باشد و بیهوده وقت خود را صرف تصاحب چیزهای دست‌نیافتنی کند. **فَإِنَّ مَنْ قَنَعَ شَبَعٌ وَ مَنْ لَمْ يَقْنَعْ لَمْ يَشْبَعْ؛** کسی که روحیه قناعت دارد سیر می‌شود، اما اگر کسی قناعت نداشته باشد هیچ‌وقت سیر نمی‌شود و همیشه احساس گرسنگی و کمبود می‌کند. آب دنیا آب شوری است که هرچه از آن بخوری تشنه‌تر می‌شوی. اگر این روحیه در انسان پیدا شد که به آنچه دارد قانع باشد، همیشه شاد خواهد بود و زندگی شیرینی خواهد داشت؛ اما اگر انسان از روحیه قناعت برخوردار نباشد، همیشه غمگین است و هر اندازه هم که ثروت داشته باشد، باز چشمش به دنبال ثروت دیگران است. **و خُذْ حَظَّكَ مِنْ آخِرَتِكَ؛** از آنچه در اختیار تو است فقط برای تأمین نیازمندی‌های زندگی دنیا استفاده نکن، بلکه **به فکر این باش که از این اموال برای سعادت آخرت هم بهره‌گیری تا ارزش آن بی‌نهایت شود.**

اشکال مختلف رابطه انسان با مال دنیا

رابطه انسان با مال دنیا از چند منظر قابل بررسی است؛ یک جهت آن مربوط به دل‌بستگی انسان به مال دنیا می‌شود. در این خصوص، تفاوتی بین مال زیاد و مال کم وجود ندارد؛ ممکن است کسی مال اندکی هم داشته باشد، ولی دل‌بستگی‌اش به آن بسیار زیاد باشد. **دل‌بستگی انسان به مال**

دنیا، کم یا زیاد، مطلقاً مبعوض است، منتها مبعوضیتی که به حد حرمت نمی‌رسد، اما می‌تواند انسان را به معصیت بکشاند. اگر دل‌بستگی به مال دنیا به‌گونه‌ای باشد که مانع انسان در راه انجام‌وظیفه شرعی گردد و یا به حدی باشد که موجب کوچک‌ترین ضربه و آسیبی به فعالیت‌های انسان از قبیل عبادت و تحصیل گردد، بسیار مذموم است؛ بنابراین وظیفه انسان است که با این‌گونه دل‌بستگی‌ها مبارزه نماید. **بهترین حالت در این زمینه این است که وجود و عدم مال دنیا برای انسان علی‌السویه باشد؛ یعنی اگر مالک مال دنیا بود، زیاد خوشحال نشود و اگر هیچ چیز نداشت و یا اموال خود را از دست داد، خیلی غصه‌دار و ناراحت نگردد؛** چرا که هر دو حالت برای او واسطه آزمایش و امتحان الهی است: لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ؛^۱ تا هرگز بر آنچه از دست شما رود دل‌تنگ نشوید و به آنچه به شما رسد دل‌شاد نگردید؛ البته گفتن این مطلب آسان است، اما رسیدن به آن، کار چندان آسانی نیست.

یکی از راه‌های پیدایش این حالت این است که انسان سعی کند مقداری از دارایی خود را، آن هم از چیزهایی که دوست دارد، در حدی که برایش میسر است در راه خدا انفاق کند: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ؛^۲ **هرگز به مقام نیکوکاران و خاصان خدا - یا درجات عالیة بهشت - نخواهید رسید مگر آنکه از آنچه دوست می‌دارید در راه خدا انفاق کنید.**

البته حسن تلاش برای کسب مال به‌منظور انفاق در راه خدا یک شرط دارد و آن این است که کسب مال و ثروت به انگیزه انجام مستحبات، موجب

۱- حدید، ۲۳

۲- آل عمران، ۹۲

بازماندن انسان از واجبات و مسائل اصلی و مهم وی نگردد؛ مثلاً اگر یک طلبه، یا یک دانشجو، یا مجتهد و محقق، به انگیزهٔ انفاق در راه خدا، تمام وقت و نیرو و فکر و ذهن خود را صرف کسب ثروت و مال دنیا کند به گونه‌ای که از وظیفهٔ اصلی‌اش، یعنی تحصیل و تحقیق، بازماند، کار مطلوبی انجام نداده و در واقع واجب را فدای مستحب کرده است.

پرداختن به کاری که موجب ترک واجبی می‌شود شبههٔ حرمت پیدا می‌کند؛ بنابراین همیشه کسب مال حتی به انگیزهٔ صحیح و نیت مطلوب، مطلقاً مطلوب نیست، شرطش این است که مزاحم با تکلیف ارجحی نباشد؛ اگر مزاحم با تکلیف واجبی باشد، انجام آن حرام است و اگر مزاحم با تکلیف مستحب ارجحی باشد، پرداختن به آن در حکم مکروه است. **پس اگر انگیزهٔ کسب مال، انجام تکلیف واجبی باشد، مطلوب، بلکه واجب است و نیز اگر به انگیزهٔ انجام کار مستحبی باشد که مزاحم با تکلیف واجبی یا تکلیف ارجحی نیست، مستحب است.**

ممکن است انسان اموال زیادی هم در اختیار داشته باشد، اما خودش از آن استفاده نکند. خوبی یا بدی این کار به انگیزهٔ انسان بازمی‌گردد. گاهی مصرف‌نکردن به این دلیل است که انسان دوست دارد مالش دست‌نخورده باقی بماند. به این حالت بخل می‌گویند که از نظر اسلام بسیار مذموم و نامطلوب است. اما اگر استفاده‌نکردن از مال و ثروت به این انگیزه باشد که انسان به لذایذ دنیا عادت نکند، هدفی والا و مطلوب به شمار می‌آید. انسان وقتی از داشتن چیزی لذت ببرد، ناخودآگاه به آن علاقه‌مند می‌شود. معمولاً نحوه شکل‌گیری محبت‌ها این‌گونه است؛ یعنی انسان ابتدا از چیزی لذتی می‌برد، سپس کم‌کم از آن خوشش می‌آید و دلش می‌خواهد همیشه

آن را داشته باشد؛ بنابراین یکی از راه‌های عدم دل‌بستگی به مال دنیا این است که انسان کم‌تر از آن استفاده کند تا از آن کم‌تر لذت ببرد. اگر کم مصرف کردن به این انگیزه باشد که به مال دنیا دل‌بستگی پیدا نکند، به‌تدریج به صفت زهد که مطلوب اولیای خدا و یکی از اوصاف کمالیه است، دست پیدا خواهد کرد. **زاهد بودن به معنای فاقد بودن نیست؛ انسان ممکن است ثروت زیادی هم داشته باشد، اما زاهد باشد. معروف است که حضرت سلیمان (علیه‌السلام) با وجود آن همه مواهبی که خداوند به او داده بود به نان جوی، آن هم از دسترنج خودش، قانع بود؛ یعنی در عین داشتن ثروت کلان، زاهدانه زندگی می‌کرد.**

رابطه دیگری که انسان با مال دنیا پیدا می‌کند، از جهات اخلاقی و ارزشی است؛ از این حیث ممکن است صفات اخلاقی خوب یا بدی در انسان شکل گیرد. اگر انسان شیفته مال دنیا باشد، به حدی که آن را ارزش بداند، در صورت ازدیاد مالش، از فرط خوشحالی - به اصطلاح - خودش را گم می‌کند. در زبان عرب، به این حالت خوشحالی زیاد که به واسطه برخورداری از یک نعمت به انسان دست می‌دهد، «بطر» می‌گویند. عکس این حالت نیز زمانی است که انسان صاحب مال و توانگری، با ازدست‌دادن ثروتش غصه‌دار شود، به‌گونه‌ای که از فرط ناراحتی، آرامش و سلامت روانی خود را نیز از دست بدهد.

این دو حالت، لازمه دل‌بستگی به دنیا است. **اگر انسان علاقه‌ای به مال دنیا نداشته باشد و فقط آن را برای انجام وظایف بخواند، هیچ‌گاه دل‌بسته آن نمی‌شود.** انسان باید ببیند در این موقعیت که قرار گرفته است چه وظیفه‌ای دارد. انفاق در راه خدا در اوج توانمندی، یا صبر و شکیبایی در نهایت فقر، از وظایف انسان است که نوعی عبادت نیز به شمار می‌رود.

کسی که هدفش آخرت است، نه با به‌دست‌آوردن مال آن‌چنان خوشحال می‌شود و نه با ازدست‌دادن آن‌چندان غمگین و افسرده. امام صادق (علیه‌السلام) نیز به عبدالله بن جندب می‌فرماید: و لَا تَكُنْ بَطِرًا فِي الْغِنَى؛ آن‌گاه که مال زیادی داری و توانگر هستی سرمست مشو.

خداوند انسان‌هایی را که از فرط شادی سرمست می‌شوند و - به اصطلاح - خودشان را گم می‌کنند، دوست ندارد: إِنَّ اللَّهَ لَا يَجِبُ الْفَرِحِينَ^۱. همچنین خداوند انسان‌هایی را که با ازدست‌دادن مال و ثروتشان از زندگی سیر می‌شوند، به‌گونه‌ای که دیگر نه حوصله معاشرت با کسی دارند و نه حوصله درس‌خواندن و درس‌دادن و...، مذمت می‌کند. این حالت مخصوص انسان‌هایی است که از تربیت صحیح دینی محروم بوده و هدف از زندگی را به‌درستی نشناخته‌اند: إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا إِلَّا الْمُصَلِّينَ^۲؛ می‌فرماید: انسان مخلوقی طبعاً حریص و بی‌صبر است. چون شر و زبانی به او رسد، سخت جزع و بی‌قراری کند و چون مال و دولتی به او رو کند - بخل - ورزد و منع - احسان - نماید، مگر نمازگزاران حقیقی. نجات‌یافتن انسان از این حالت‌های پست که به دلیل ضعف نفس است، در گرو ایجاد رابطه با خدا است که بهترین نمود و جلوه آن نماز است؛ بنابراین، انسان باید سعی کند که هر دو حالت بطر (در حالت غنا و ثروتمندی) و جزع (در حال فقر و مصیبت) را از خود دور کند.^۳

۱- قصص، ۷۶

۲- معارج، ۲۳-۱۹

۳- مصباح یزدی، محمدتقی، پنجاهای امام صادق (علیه‌السلام) به ره‌جویان صادق، ص ۲۱۶ تا ۲۲۲

▪ دنیای مطلوب

دنبال امور دنیا رفتن همه‌اش و در همه حال مذموم نیست. ابن‌ابی‌یعفور از اصحاب حضرت صادق علیه‌السلام است که خیلی روایات اخلاقی از ایشان نقل کرده است. ایشان می‌گویند به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: آقا شما این قدر حب دنیا را مذمت می‌کنید، انا لنحب الدنيا؛ ما دوستان شما و شیعیان و شاگردان خاص شما وقتی به دلمان مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که دنیا را دوست داریم. این چیست که این قدر حب دنیا مذمت می‌شود؟ فَقَالَ لِي تَصْنَعُ بِهَا مَا دَا؟ حضرت پرسیدند: این‌که دنیا را دوست داری، می‌خواهی چه کارش کنی؟ قُلْتُ أَتَزَوَّجُ مِنْهَا وَ أَحْجُّ وَ أُنْفِقُ عَلَى عِيَالِي وَ أُبِيْلُ إِخْوَانِي وَ أَتَصَدَّقُ؛ وقتی پول داشته باشم، می‌توانم همسر انتخاب کنم، به سفر حج بروم، خرج اهل و عیالم را بدهم، به دوستانم کمک کنم، صدقه بدهم. دنیا را می‌خواهم تا این کارها را با آن انجام بدهم. قَالَ لِي لَيْسَ هَذَا مِنَ الدُّنْيَا؛ هَذَا مِنَ الْآخِرَةِ؛ حضرت فرمودند: این‌که دنیا نیست. ملاک این است که مقصد اصلی تو چه باشد. تو در این‌جا دنیا را وسیله برای آخرت قرار داده‌ای؛ پس تو طالب آخرتی. باید نگاهت به دنیا نگاه ابزاری و وسیله‌ای باشد. خدا این وسیله را قرار داده است تا از آن استفاده کنی و به آخرت برسی. اگر دنیا را بطلبی و تلاش کنی برای این‌که واقعا از آن برای آخرت نتیجه بگیری، این طلب الآخرة است، نه طلب الدنيا.^۲

۱- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۶۲

۲- مصباح یزدی، محمدتقی، درس‌های اخلاق سال تحصیلی ۹۴-۹۵؛ تحلیلی روان‌شناختی از تحولات

صدر اسلام، ص ۳۱

متوجه نیستیم که خدای متعال چه نعمت عظیمی که نمونه‌اش را در طول تاریخ انسانیت کمتر می‌توان یافت به ما مرحمت فرموده است. هزاران پیامبر از طرف خدا آمدند برای اینکه زمینه را برای تحقق چنین جامعه‌ای فراهم کنند؛ ولی برای آن‌ها چنین توفیقی حاصل نشد. یک نمونه کوچکی را ما فقط در قرآن سراغ داریم و از آن یاد می‌کنیم حکومت حضرت سلیمان (علی نبینا و آله و علیه السلام) است و گرنه در داستان‌هایی که قرآن از انبیا، از سلاطین، از اقوام مختلف آورده هیچ کجا چنین پدیده الهی و عظیمی که با پیروزی انقلاب اسلامی ایران قابل مقایسه باشد وجود ندارد. شاید بعضی، این عرایض را حمل بر مبالغه کنند؛ ولی بنده در پیشگاه این انقلاب شرمنده‌ام که زبان بیان عظمت این رخداد الهی را ندارم.

علامه مصباح یزدی (ره)



@geraa_ir



سازمان
مطالعات
دانشجویی
معاونت سیاست‌ورزی